



امام رضا سلام الله و صلواته عليه:

ان بسم الله الرحمن الرحيم اقرب الى اسم الله الاعظم من سواد العين الى بياضها

بسم الله الرحمن الرحيم، به اسم اعظم خداوند

نزدیکتر از سیاهی چشم به سفیدی اش است. عیون اخبار الرضا ج ۱

بهینه و تدوین فهرست

معرفت‌شناسی منطق صوری

موضوع:

مجموعه استدلالات فهرست‌گزینش‌شده شناخت‌شناسی

در جهت دستیابی به:

الف: فهرست جامع مطالعات تطبیقی و پژوهشی شناخت‌شناسی موجود

ب: مدل برنامه تدوین کتاب تحلیل شناخت‌شناسی موجود

سرپرست پژوهش تطبیقی:
حجة الاسلام و المسلمین صدوق

حسینیه اندیشه

مهر ۱۳۸۱

خلاصه بحث

تدوین فهرست معرفت‌شناسی منطق صوری

استاد: حجه الاسلام صدوق

تاریخ: ۱۳۸۱/۶/۱۶

تنظیم: انجم شعاع

مقدمه:

در ادامه تدوین مباحث معرفت‌شناسی موجود و بررسی و تطبیق مبانی اثباتی دفتر فرهنگستان علوم اسلامی به این نتیجه رسیدیم که می‌بایستی ابتداه‌پرستی از بحث قوم‌ارائه نمود که ابتداع‌ده مند و مستدل باشد تا کلیه ارتباطات درونی و بیرونی مبحث مشخص باشد. زیرا در غیر این صورت تفاهم با مشکل و دوگانگی بر خورد می‌شود. هر چند که فهرستی که قبلاً ارائه شده است برای ساختار مباحث مورد نیاز بوده و کاربرد مخصوص به خود دارد. برای این بحث به ذهن رسید، هم از مباحث فلسفه و هم از بحث منطق دو فهرست جداگانه استخراج شود، هر چند که مباحث گسترده‌ای در ارتباط با انواع تدوین بحث داشته ایم اما تفاوت این دوره از مباحث در این است که تدوین ماز بحث همواره با انعکاس مطالب در یکدیگر بود و مطالب از تنوع متفاوتی برخوردار خواهد گردید.

اصل بحث: بررسی دو احتمال در تدوین فهرست مباحث معرفت‌شناسی موجود

برای اینکه بتوانیم یک فهرست مستدل از بحث معرفت‌شناسی ارائه نمود احتمالاتی چند به ذهن می‌رسد:

احتمال اول:

یک احتمال این است که از فهرست خود کتاب آغاز کنیم و بعد از تنقیح آن بشکل خطی به نقد و ارزیابی مطالب بپردازیم یعنی از تقسیمات و تعاریف آنها شروع نمود.

احتمال دوم:

یک احتمال نیز این است باید فهرستی از مباحث معرفت‌شناسی ارائه نمود تا بتوان براساس آن کلیه مطالب یک علم را با آن پوشاند. یعنی فهرستی حاکم که بتوان به ساختار درونی موضوعات وارد شد. در جهت تقویت احتمال دوم مطالبی چند مطلب به ذهن می‌رسد: هر چند که شروع از تقسیمات نیز معیار مخصوصی دارد که در انتها بحث به آن خواهیم پرداخت دارد:

۱- آنچه اجمالاً به ذهن می‌رسد این است که موضوع فلسفه و موضوع منطق چیست؟ کوتاه‌انکه موضوع فلسفه کلی وجود (فلسفه تعین) و موضوع منطق، سنجش و برقراری نسبت است. یعنی با فکر کردن روی علم و بررسی آن می‌خواهیم قواعد آن را به دست آورده و به آنها رهنمون شویم (فلسفه دلالت) از این رو موضوع منطق بحث دلالت بوده و کلیه مباحث دیگر در طول آن قرار می‌گیرد، چنانکه عمده کتب منطقی موجود در ابتدا صحبت از بحث الفاظ و دلالت شده و سایر مباحث در ذیل آن قرار می‌گیرد.

۲- اینکه موضوع منطق و فلسفه به شکل جداگانه بررسی شوند دچار چند مشکل می باشد:

اول: اینکه نوع تقسیم بندی های منطق متکی به مکانیزم ماده سازی فلسفی بوده و این کاری است تخصصی و عالمانه!

دوم: اینکه بحث از وضعیت درونی یک علم بدون تعیین وضعیت بیرونی آن علم نسبت به علوم دیگر موضع اشکال می باشد، چنانکه شروع عمده تقسیمات منطق بدون ملاحظه نسبت بیرونی شکل یافته است. سوال ما این است که وجه تقسیم اولیه که منطق از آنجا شروع به گسترش پیدا می کند (که چیزی جز وحدت حیثیت آن نمی باشد) چیست؟ آیا آن حیثیت، حاکم بر کلیه مقسمها و قسیمها می باشد و یا آنکه محکوم مسائل درونی منطق است؟! چرا مباحث مبادی تصویری و تصدیقیه و تعیین حدود یک علم در ابتدای کتب منطقی مطرح نشده است و یا اگر مطرح شده ارتباط آن با موضوع علم مشخص نیست به نحوی که براساس آن موضوع مشخص شده و سایر تقسیمها از آنجا آغاز شود. کوتاه آنکه منطقیین می گویند: هر علمی ارکانی دارد که آنها شامل موضوع، و مبادی و مسائل آن علم میباشند در تعریف موضوع می گویند: آنچه چیزی که از حالات و عوارضش در آن علم گفتگو می شود و آن حالات عوارض ذاتی موضوع می باشند.

در **تعریف مبادی** نیز می گویند: اموری که محمولات مسائل بوسیله آنها برای موضوعات اثبات می گردد و بر دو قسم تصویری (در آن حدود علم تبیین می شود) و تصدیقیه (اوضاع) می باشد.

مبادی تصویری: تعریفات حدی یا رسمی موضوعات علوم یا موضوعات مسائل است و بر سه قسم: تعریف موضوع علم، تعریف اجزاء موضوع، تعریف عرض ذاتی موضوع می باشد.

مبادی تصدیقیه: قضایائی است که برهان اثبات مسائل علم از آن قضایا تالیف می شود. (منبع منطق نوین لمعه آخر)

۳- ما می دانیم که خاصیت و هویت منطق یک سری قواعد اجتماعی است، زیرا که غایت او تفاهم اجتماعی و جلوگیری از جدل و مغالطه می باشد، هر چند که در پیدایش منطق از تحلیلهای فردی نسبت به قواعد استفاده شده است از این رو از حوزه مباحث روانشناسی به کلی خارج است.

۴- از سوئی اگر فهرست مباحث معرفت شناسی فلسفه و منطق را ملاحظه نمائیم می یابیم که ورودی هر کدام جدای از یکدیگر است. در منطق با تعریف حصولی و اکتسابی از علم شروع می نمایند اما در مباحث فلسفه علم را به دو دسته حصولی و حضوری تقسیم کرده و در نهایت ادراکات حصولی را به علوم حضوری باز گشت داده و شانیت آنها (حصولی) را در حد اضطراب تنزل می دهند. در تلاقی این دو مطلب می بینیم که براساس فلسفه موضوعی برای منطق نمی ماند و براساس منطق نیز فلسفه توانائی تقسیم بندی و گسترش را ندارد.

۵- به فرض که ما از تقسیمات فهرست آغاز نمائیم می بایستی یک معیار کلی را رعایت نمائیم و آن اینکه باید تقسیمات عام یک علم (که شامل بر موضوع علم می باشد) ارتباط درون و بیرون آن علم را تمام نماید

۶- بنابراین موضوع منطق این است که چگونه دلیل بیاوریم از این رو در ابتدا مباحث منطق صحبت از دلالت و تقسیم آن به عقلی، وضعی و طبعی تقسیم می شود و دلالت وضعی نیز به تعیینی (عقلانی) و تعیینی (عرفی) تقسیم می شود در هر صورت منشاء تقسیمات منطق یا تحت علیت است (عقلی) و یا آنکه تحت علیت نیست در صورت اخیر یا مبدا پیدایش حکمت عملی است (عقلانی) و یا آنکه مبدا پیدایش عمل نیست در صورت اخیر یا مبدا تفاهم است (عرف) و یا آنکه مبدا تفاهم نیست.

طرح سوال:

در جلسه آینده می خواهیم ببینیم که: آیا می توان ادعا کرد وجه اختلاف منطق و فلسفه در موضوع است و وجه اشتراک آنها در حیثیت علیت است؟ در هر صورت نسبت بین دلالات عقلی و وضعی و طبعی چیست؟

خلاصه بحث جلسه اول

تدوین فهرست معرفت شناسی منطق صوری

استاد: حجه الاسلام صدوق

تاریخ: ۱۳۸۱/۶/۱۷

تنظیم: انجم شعاع - موشح

مقدمه:

همانگونه که گفته شد برای آنکه بتوان به فهرستی مستدل از بحث معرفت شناسی ارائه کرد، می بایستی بحثی مشخص در ارتباط با فهرست آغاز نمود زیرا که شاکله اصلی بحث ارتباط مستقیمی با فهرست متن داشته و عدم بررسی آن ما را در کلیه مراحل تتبع و تدوین دچار مشکل می نماید، از این رو احتمالاتی را در جلسه گذشته مرور نمودیم از نتایج آن بحث این شد که بایستی فهرستی جداگانه از منطق و فلسفه ارائه نمود تا بتوان نقاط تلاقی آنها را در مباحث تدوینی مشخص نمود. لذا دو احتمال در ارتباط با بحث مطرح گردید پس از جرح و تعدیل آن احتمالات به مواضعی چند دست یافتیم .

اول: اینکه می بایست موضوع منطق و فلسفه مشخص شود در این ارتباط گفتیم موضوع منطق سنجش و برقراری نسبت است، اما موضوع فلسفه اثبات کلی وجود می باشد.
دوم: اینکه موضوع این دو علم می بایست به لحاظ فهرست در ارتباط با یکدیگر ملاحظه شود تا بتوان موضوع حاکم را معرفی نمود.

سوم: اینکه آیا می توان وجه اشتراک و وجه اختلافی را برای این دو علم معرفی نمود؟
به عنوان پیشنهاد وجه اشتراک این دو علم را علیت معرفی میگردد و وجه اختلاف آنها را در موضوعاتشان می توان ارائه نمود. بنابراین برای مشخص نمودن مباحث متدولوژی از مباحث فلسفی نقطه آغازین مهمی در تدوین کتاب معرفت شناسی می باشد .

اصل بحث:

بررسی فهرست نهایی الحکمه

در ادامه مباحث قبل بنابراین شد که مباحث کتاب نهایی الحکمه را در سطح فهرست مرور نمائیم، هر چند که در شکل عملیاتی در پژوهشهای گذشته مباحث روشی از مباحث فلسفی نهایی الحکمه (در سطح متن نه صرفاً فهرست) تفکیک شده است اما ملاحظه دوباره این مسئله (فلسفه و روش) ما را به عمق موضوعات و ساختار آنها نزدیک می نماید. هر چند که تفکیک موضوع منطق از موضوع فلسفه مشخص است اما می بایست فیشهای این قسمت را در متن کتاب ذکر نمود.

از مطالعه که از فهرست نهایی الحکمه انجام گرفت مشکلاتی چند به ذهن می رسد:

اول:

اینکه مباحث فلسفی و مباحث منطقی از یکدیگر تفکیک نبوده و ربط منطقی آنها بلحاظ فهرست انجام نگرفته است (زیرا همانطور که قبلاً گفتیم فهرست به منزله ستون فقرات یک علم است و پرداختن به آن ضرورتی منطقی است نه یک کار صرفاً هنری)

دوم:

فهرست کتاب به گونه ای نیست که ابتدا از مبادی آن علم شروع شده باشد و پس از تعیین موضوع واحد بر اساس آن سایر مباحث تا آخر یکنواخت مطرح گردیده باشد، بلکه با تعریف فلسفه آغاز شده و سپس وارد در مباحث روش و منطق شده است. مثلاً مراحل سوم (وجود ذهنی و خارجی) - پنجم (ماهیت واحکام آن) - هفتم (واحد و کثیر) - یازدهم (اتحاد عقل و عاقل و معقول) از کتاب مشتمل بر مباحث معرفت شناسی و متدولوژی می باشد. از این رو در پیکره فهرست هم از مباحث متدولوژی استفاده شده و هم از مباحث فلسفی!؟

سوم:

به فرض که فهرست کتاب نهاییه را قبول نمائیم و از مبادی خودش شروع نمائیم. اما مطلب این است که خود فهرست مبادی خودش را نفی کرده و درون متناقض شده است زیرا که بر اساس مباحث منطقی که ریشه در ادراکات حصولی دارد به تبویب و تقسیم ابواب مختلف کتاب پرداخته و با حدود اولیه معرفت شناسی اصاله الوجود تعارض دارد چرا که برحسب این مبنا علم حصولی در حد اضطرار مورد نیاز بوده و عقل به اضطرار به آن حیثیت وجود می دهد. «العلم الحصولی اعتبار عقلی یضطر الیه العقل و ماخوذ من معلوم الحضوری...» (نهاییه الحکمه مرحله ۱۱)

مثلاً تقسیم وجود به ذهنی و خارجی زمانی مطرح می شود که حیثیت تقسیم مطرح شود و حیثیت تقسیم فقط در وعاء علم حصولی مطرح است و جایگاهی در علم حضوری ندارد زیرا که تاثرات در نزد عقل یا منشاء آثار هستند و یا آنکه منشاء آثار نیستند یعنی یا منشاء تاثراتی هستند که بر اساس آنها سایر حیثیات انتزاع می شود و یا آنکه هیچ نوع اثری ندارند مانند ماهیت ذهنی مفهوم عدم.

جدای از این مسئله نفس وجود حیثیت نیز رها می گردد چرا که بر حسب این مبنا باید صورت نیاز به مفاهیم حصولی احتیاج است و پس از بر طرف شدن آن نیاز دیگر احتجایی به آن مفاهیم نداریم.

این مطالب کلاً در مباحث معرفت شناسی و متدولوژی فلسفه قرار می گیرد، لذا بحث فلسفه نباید منافی با مواد اولیه حرکت عقلانی خود باشد و این تقسیم (به لحاظ نفس تقسیم) ماده‌ای است متدولوژی و در بحث معرفت شناسی قرار می گیرد، اما فلسفه براساس آن تقسیم به بحث پرداخته و در نهایت کلیه این تقاسیم را به علم حضوری باز می گرداند. به نظر ما باید مباحث منطقی مقدم شده و سایر مباحث براساس آن طبق بندی شود مثلاً: مرحله پنجم (واحد و کثیر) در مبادی قرار می گیرد و مقدمه مهمی برای ورود به بحث علم حصولی و علم حضوری مرحله ۱۱ (اتحاد عقل و عاقل) می باشد، زیرا که منطق خودش مقوله ای جداگانه است و نمی توان مبادی بحث به گونه ای باشد که به نفی خود منطق منتهی شود.

به نظر ما بحث مرحله ۱۱ (اتحاد عقل، عاقل، معقول) مهرة اصلی مباحث معرفت شناسی کتاب نهاییه الحکمه است. در هر صورت بحث را در جلسات آینده در ارتباط با موضوع منطق و فلسفه ادامه می دهیم تا بتوانیم یک فهرست واحد دست یابیم.

خلاصه بحث جلسه دوم

تدوین فهرست معرفت شناسی منطق صوری

استاد: حجه الاسلام صدوق

تاریخ: ۱۳۸۱/۶/۱۸

تنظیم: انجم شعاع - موشح

مقدمه

در ادامه بررسی مباحث فلسفه و منطق در سطح فهرست به این نتیجه رسیدیم که می بایست در مرحله اول به یک جمع بندی مستدل از فهرست قوم دست یافت این مرحله را با کنکاش در موضوع منطق و موضوع فلسفه آغاز کرده و احتمالاتی را در این زمینه مطرح نمودیم. همچنین فهرست یک از کتب فلسفه (نهایه الحکمه) را بررسی نمودیم و به اشکالاتی چند برخورد کردیم، دیدیم که این فهرست دو علم (فلسفه و منطق) است و می بایست از هم تفکیک شود. در هر صورت ما در مباحث تطبیقی با دو گزاره مهم مواجه هستیم یکی بحث حدود اثباتی و سلب می باشد و دیگری ساختار موضوعی می باشد.

قسمت اول: مشتمل بر مباحث اثباتی دفتر فرهنگستان است و قسمت دوم مباحث تطبیقی است که باید آنها را با قوم به تفاهم رساند. از این رو دستیابی به «فهرست تفاهم و نقد و نقض و طرح جدید» همواره فراروی ما می باشد.

اصل بحث:

بررسی فهرست منطق صوری

از مجموعه کتب منطقی در دست (منطق صوری از خوانساری - المنطق از مظفر - منطق نوین از ملاصدرا - رهبرخرد از شهبابی همچنین کتب دیگر منطقی مانند شفاء بوعلی و...) به این نتیجه رسیدیم که همگی آنها بر اساس یک ساختار استوار هستند. لذا سعی می نمائیم یک فهرست جامع از آنها تدوین شود. از ملاحظات اولیه خود به این نتیجه رسیدیم که چهار بحث اصلی در فهرست این کتب موجود است: ۱- رُوس ثمانیه ۲- الفاظ ۳- معنا (مُعَرَف و حُجَّت) حال به بررسی این سر فصلها می پردازیم:

۱- رُوس ثمانیه:

هر آنچه که منزلت مُقدمیت برای یک علم را داشته باشد و غرض آن راحت بودن شاگرد در ورود به یک علم است. از این رو به ترتیب عناوین زیر را مورد بحث قرار می دهند: ۱- سِمَت منطق ۲- مؤلف منطق ۳- تعریف منطق ۴- غرض منطق ۵- منفعت منطق ۶- مرتبه منطق ۷- موضوع منطق ۸- جنس منطق ۹- ابواب منطق

۲- بحث الفاظ:

می گویند این بحث خارج از منطق بوده و بالعرض مطرح می شود «لاشک ان المنطقی لا یتعلق غرضه الاصلی الا بنفس معانی و لکنه لا یتستغنی عن البحث عن الحوال الفاظ توصلنا الی المعانی لانه من الواضح ان تفاهم مع الناس و نقل افکار بینهم لا یکون غالبا الا بتوسط لغه من اللغات. المنطق مظفر صفحه ۳۱»

پس منطقی احتیاج دارد از احوال الفاظ از دید کلی بنگرد بدون آنکه اختصاص به زبان خاصی داشته باشد زیرا که منطق اختصاص به زبان خاصی نداشته و اساسا تفکر چیزی نیست که اختصاص به یک زبان داشته باشد.

توضیحات دو بخش دیگر را به بعد موکول می‌نمائیم اما فعلا در ارتباط با بخش اول (رُوس) اشکالاتی چند به ذهن می‌رسد:

اشکال اول: ضرورت مبادی منطق یک کار هنری نیست.

اینکه روس ثمانیه ضرورت طرح آنها در حد تفهیم و یادگیری شاگرد باشد محل اشکال است زیرا که مبادی شالوده مسائل منطق است یعنی باید در آن ساختمان یک علم مشخص شود نه اینکه در حد آموزش و تفهیم از آن صحبت شود.

اشکال دوم: آیا موضوع منطق مُعرف و حُجت است یا خیر؟

گروهی از منطقیین همچون صاحب مطالع و قطب الدین رازی شارح مطالع و تفتازانی شاگرد او عقیده دارند که موضوع منطق معرف و حجت است. معلوم تصویری از انجهدت که مارا مجهول تصویری می‌رساند (مُعرف) و معلوم تصدیقی از آن جهت که ما را به معلوم تصدیقی منتقل می‌نماید (حُجت) نامیده می‌شود. اینکه موضوع منطق منحصر بر مباحث معرف و حجت باشد علاوه بر اینکه بسیاری از مباحث منطقی از آن خارج می‌شود، خود تقسیمی درونی بوده و داخل در مسائل منطق می‌گردد نه اینکه در مبادی مطرح شود و حال آنکه بر حسب مباحث منطقی موجود بحث موضوع منطق در روس ثمانیه و مبادی قرار می‌گیرد.

در هر صورت این نکته را باید به یاد داشت که منطق مانند یک ترازو است و نمی‌تواند در رابطه با مواد نظر دهد و بگوید چه موادی علمی است و چه موادی علمی نیست. از این رو موضوع منطق ابزار و روشی است برای انتقال و دلالت از یک معلوم به معلوم آخر. اما اینکه موضوع منطق را در بین الفاظ جستجو نمائیم نیز از محل بحث خارج است چنانکه شیخ الرئیس ابن سینا موضوع منطق را این گونه تعریف می‌نماید «موضوع منطق بررسی الفاظ از آن جهتی که دلالت بر معانی می‌کند میباشد» چنانکه خود ایشان می‌گویند خیری در این نظر نیست منبع: شفاء مجلد اول جزء اول ص ۲۳ زیرا بر حسب مباحث خودشان بحث الفاظ محل نظر شخص منطقی نیست و آنچه در منطق بیان می‌شود از عوارض ذاتیه آنها نیست (چرا که می‌گویند موضوع یک علم آنست که از عوارض ذاتیه آن گفتگو شود) بلکه از خصائص معنا است و حتی اگر تقسیمی در وادی لفظ صورت می‌گیرد در نهایت نظر به معانی آنهاست در هر صورت در کلمات منطقیین توجه ای به این قول در موضوع علم منطق نشده است.

اشکال سوم: آیا موضوع منطق معقولات ثانیه منطقی است یا خیر؟

عده ای از منطقیین همچون ساوی در بصائر النصریه ص ۶ موضوع علم منطق را همان معقولات ثانی منطقی می‌دانند معقولات یعنی معانی کلیه به دو قسم اولی و ثانوی تقسیم می‌شوند که معقولات ثانیه به نوبه خود به دو قسم فلسفی و منطقی تقسیم می‌گردد «معقولات اولی» آن مفاهیم کلیه ای است که ذهن در برخورد با عالم خارج بدست می‌آورد مثل مفهوم انسان (صورت اعیان ثابته) در مقابل، معقولات ثانیه از تحلیل عقلی معقولات اولی حاصل می‌گردد. حال اگر عقل نظر به حیثیت خارجی مفهوم نماید معقول ثانی را فلسفی می‌نامند و اگر نظر به وجهه ذهنی مفهوم باشد معقول ثانی را منطقی می‌نامند. بنابراین براساس این نظر موضوع منطق آن مفهوم کلی است که از تحلیل حیثیت ذهنی مفاهیم کلی بدست می‌آید و اینکه چنین مفهوم کلی دارای مصادیق مختلفی می‌باشد، باعث انحلال منطق به علوم گوناگون نمی‌شود. اشکال ما این است که معقول ثانیه اساسا محصول منطق است نه موضوع منطق زیرا که منطق ابزاری است که انتزاعات عقل را صورت می‌دهد از این رو می‌توان به طور کلی موضوع منطق را دلالت نامید.

گزارش بحث جلسه سوم

تدوین فهرست شناخت‌شناسی منطق صوری

سرپرست پژوهش تطبیقی: حجه الاسلام صدوق

تاریخ: ۱۳۸۱/۶/۱۹

تنظیم: انجم شعاع - موشح

مقدمه:

در ادامه بررسی فهرست منطق صوری به تبیین موضوع منطق و احتمالات پیرامون آن پرداخته شد در این راستا به دنبال موضوعی واحد هستیم تا بتوان بر اساس آن کل فهرست قوم را تحلیل نمود به تعبیر دیگر آن موضوع واحد باید مُبدلِ فهرست ایشان به فهرست اثباتی خودمان باشد، زیرا در یک تبدیل احتیاج به مُبدلی است که توانائی جرح و تعدیل موضوع را داشته باشد، چرا که بر حسب مباحث گذشته به این نتیجه دست یافتیم که موضوع علم منطق اولاً می‌بایست از یکی از دو احتمال گذشته انتخاب شود و ثانیاً اینکه بررسی موضوع منطق و فکر کردن در ارتباط با آن کاری ضروری بوده (نه صرفاً هنری و سلیقه‌ای) و قوام یک علم محسوب می‌شود.

این مسئله (جرح و تعدیل موضوع منطق) باید ابتدا در مبادی تصویری یک علم مطرح شود و بعد از آن همان موضوع کثرت و مسئله پیدا نماید. همچنین در جلسه گذشته نظرات متقدمین و متاخرین منطقیین در ارتباط با موضوع منطق مشخص گردید (اینکه آیا موضوع مُعرف و حُجّت است یا معقول ثانیه و یا امری فراتر از این دو)

اصل بحث:

۱- آیا موضوع منطق دلالت به معنای عام است یا خاص؟

در این جلسه به این می‌پردازیم که اگر دلالت را به عنوان موضوع عام منطق در نظر بگیریم، آیا منظور از دلالت معنای عام آن است و یا آنکه معنای خاصی از آن در منطق مورد نظر می‌باشد. یعنی فکر کردن و سنجش و دلالت و انتقال ذهن از معلوم اول به معلوم دوم، آیا مطلقاً موضوع منطق است یا خیر؟ بر حسب نظر ایشان پاسخ مشخص است اما می‌خواهیم این مسئله را تحلیل نمائیم. آنچه در منطق در این مطلب از آن سخن رانده شده است امری مفید می‌باشد نه مطلق. حال قیودات آن چه می‌باشند که موضوع را از اطلاق خارج می‌کند:

الف: در وعاء ذهن و امور کلی است نه جزئی، (الجزئی لا یكون کاسب و مکتسباً)

ب: موضوع دلالت فهمیدن (دلالت عقلیه) است نه تفاهم، زیرا که واسطه فهمیدن الفاظ بوده و در این صورت گفتگو مطرح است نه تفاهم (دلالت وضعیه) هر چند انسان از دلالات وضعیه چیزی می‌فهمد، اما موضوع منطق ریشه در دلالاتی دارد که منشاء آنها به درون فهم (ذات عقل) باز گردد، نه اینکه مانند دلالات وضعیه به بیرون (غیر) از فهم بازگشت نماید. یعنی ماده دلالات منطقی، ماده اش فهمیدن است نه مواد تفاهمی. از این رو است که علم اصول از منطق خارج می‌شود.

ج: اگر موضوع آن فهمیدن است نه تفاهم از این رو اخبار و انشاء هر دوازده موضوع منطق خارج هستند، زیرا که در تفاهم اخبار (پذیرش) اصل است اما در فهمیدن سنجش عقلانی و احراز عقلی اصل می‌باشد. از این رو عدم لغویت که پایگاه عقلانی اعتبارات می‌باشد از موضوع منطق نیز خارج می‌شود.

بنابراین موضوع منطق منحصر در علیت مفهومی کلی است نه علیت مفهومی جزئی. پس در نوشتن فهرست، موضوع منطق منحصر در این قیودات بوده و ادعای آینده ایشان در اینکه چون منطق کلیت دارد همه چیز را می پوشاند! منتفی می شود. در حالیکه در اول کار خود موضوع و قواعد آن مقید بوده و منحصر در کلیات می باشد نه جزئیات و تفاهم و مصلحت و مفسده رادر نظر بگیرد. بنابراین در نوشتن فهرست کلیه قیودات و ساختارهای قوم حفظ شده و حرکت ما در درون ساختار علیت مفهومی ایشان می باشد.

۲- تبیین مکانیزم دلالت در منطق صوری:

منطق صوری ابتدا مکانیزم فهمیدن و قواعد آن را به دست می آورد تا بتوان نفس حرکت فهمیدن عقل را کنترل نماید نه اینکه موضوع سخنش منحصر در دلالت گفتگو و تفاهم شود (به اینکه منطقی از ان استخراج شود یا نشود از بررسی او خارج است) بنابراین برای اینکه دچار مغالطه در فکر نشویم قواعدی را ارائه می نماید. (پس همان فکر کردن را تحت این مکانیزم از خطا حفظ می نماید) بنابراین خود دلالت موضوعا یک انتقال بوده و ذهن را از یک موضوع به موضوع دیگر منتقل می نماید (در شکل خاص)

اشکال:

منطق صوری ادعا می کند که دلالت و انتقال از ماده ای آغاز می شود که صد درصد بوده و خطا ناپذیر می باشد و در نهایت محصول آن نیز خطا ناپذیر می باشد و به این دلیل می گوید تکیه گاه همه دلالات می باشد (با فرض خاص بودن و مقید بودن) اینکه شما می گوئید این صورت صد صد تطابق و کاشفیت داشته و مابه ازاء خارجی دارد موضع اشکال است، چرا که ادعای صد صد انتقال و دلالت شما مشروط به مواد است که اگر صورت اولی را شما بگوئید کاشف و صد درصد است، نتیجه نیز باید همین باشد، اما اگر علم اولی مشروط شود نتیجه و کاشفیت نیز مشروط می شود، چرا که آنچه به عنوان ماده دلالت قرار می گیرد نه لفظ است و نه جزئی و نه حس و حالت بلکه با سلب خصوصیات اینها است که می توانند ماده دلالت (موضوع منطق) قرار بگیرند، نه بدون سلب خصوصیات آنها. بنابراین تا تبدیل به صورت نشود موضوع منطق قرا نمی گیرد. (در هر صورت تا حالت، حس و لفظ تبدیل به صورت قرا نگیرد موضوع مطالعه منطق قرار نمی گیرد)

۳- آیا پایگاه شناخت شناسی موضوع علم منطق صوری نفس الامری است یا اینکه خودش است؟

آیا عقل ابتدا یک قانون ثابت را فرض کرده و سپس خود را ملزم به تبعیت از ان نمود است؟ و یا اینکه قواعد فعل عقلانی می باشد؟ به نظر ما نفس الامر بحث فلسفه است نه منطق زیرا که مفاهیم حقیقی مفاهیمی هستند که علیت رادر بین مفاهیم قرار میدهد نه اینکه علیت را از خارج بر نسبت بین مفاهیم حاکم نماید. از این رو موضوع علم منطق دلالات حقیقی بوده و تعریف آن دلالات را به همان قیوداتی که ذکر شد تعریف می نمایند.

بنابراین دلالت مقید جزئی، لفظ ما به ازاء خارجی نیست، کلیه این قیودات برای این است که عقل انتقالات خود را صورت بندی و شکل دهی نماید.

بنابراین منطق کلیه انتقالات خود را بر اساس قیودات خودش تعریف می نماید و دیگر صحبتی از نفس الامر نمی باشد. لذا سوال اول ما این است که پایگاه موضوع منطق نفس عقل است یا اینکه امری خارج از ان می باشد؟

۴- آیا دلالت منطقی تطابقی است یا خیر؟

بر حسب مطالب گذشته مشخص شد که محدوده دلالت مقید به قیودات خاصی می باشد زیرا که کلی معقول ثانیه منطقی نسبت به ما به ازاء کلی خودش در ذهن تطابق دارد، در این صورت نیز دیگر تطابق از معنای اصلی خود خارج شده و باید تعبیر دیگری از آن را بکار گرفت. به تعبیر دیگر عقل نسبت به موضوع خودش اشراف تام دارد یعنی یک کلی ذهنی و یک فرد ذهنی داریم و در ذهن، فرد مندرج در تحت کُلیت است حال سوال ما این است که آیا این اندراج تطابقی است و بین این دو وحدت است؟ و یا اینکه آنها تغایر و دوئیت با هم دارند؟ اگر بگوئید تطابق دارند وحدت پیدا کرده و یکی می شوند زیرا کشف تام است و اگر بگوئید تفاوتشان حیثیتی است پس اصلاً کشف دو چیز نیست بلکه کشف یک حیثیت خاص است. نه تمام حقیقت شی.

۵- اتمام سطح اول فهرست و آغاز مرحله دوم فهرست بر اساس مباحث انجام شده

از مباحث گذشته به این نتیجه رسیدیم که موضوع حاکم بر منطق بحث دلالت با قیود آن می باشد حال باید به درون متن رفته و مبادی و مبانی و نتایج را استخراج نماییم. در این مرحله از موضوع به ضرورت و هدف حرکت می کنیم.

از مباحث بحث فهرست منطق این نکات به دست می آید:

۱- موضوع بحث منطق بحث دلالت است .

۲- علم را صوره حاصله عند العقل تعریف مینمایند اما این موضع اشکال است زیرا که صوره حاصله عند العقل غایت دلالت است چرا که صورت خاصیت کاشفیت و دلالت را دارد و خاصیت کشف راه به واقع دارد. همچنین تعریف نمودن علم نه از انجهت که بحثی فلسفی است بلکه می خواهند مواد انتقال و دلالت را تعریف نموده و از آن خاصیت انتزاع نمایند چرا که مبداء و ختم هر دو صورت است و دلالت ما را از صورتی به صورت دیگر انتقال می دهد . و صورت خاصیتش انتقال از یک صورت به صورت دیگر است. بنابراین تعریف ایشان از علم برای مشخص نمودن غایت دلالت است نه بحث فلسفی تعریف علم.

۳- از خاصیت صور ادراکی (تعریف علم که همان محصول دلالت است) باید سه هدف و سه ضرورت باید به دست آید.

«ضرورت ، موضوع ، هدف»

(۱)

الف : انتقال از یک صورت به صورت دیگر (موضوع اول)

ب : محصول دلالت، خاصیت کاشفیت - خاص (راه یابی دلالت به واقع) (هدف اول)

ج : معیار درست انتقال پیدا کردن عقل (ضرورت اول)

گزارش بحث چهارم

تدوین فهرست شناخت‌شناسی منطق صوری

سرپرست پژوهش تطبیقی: حجه الاسلام صدوق

تاریخ: ۱۳۸۱/۶/۲۰

تنظیم: انجم شعاع - موشح

مقدمه

در ادامه مباحث تطبیقی فهرست شناخت‌شناسی منطق صوری به این نتیجه رسیدیم که در منطق صوری موضوعی حاکم مطرح است که می‌تواند، مهره اصلی فهرست این باب را تشکیل دهد. پس از جرح و تعدیل این کلمه شروع به ملاحظه سایر کثرات منطقی بر اساس آن نمودیم در اولین مرحله پس از تبیین ارتباطات درونی و بیرونی آن (در اجمالی‌ترین سطح) شروع به ترسیم مبادی تصویری علم منطق بر اساس آن نمودیم و در نهایت به سمت اثبات فهرست مبادی و مبانی خود حرکت نمودیم. بنابراین ما در این مباحث هم یک سیر پژوهش داریم و هم یک سیر گزینش و این دو به موازات هم حرکت میکنند. در واقع ما در مباحث گذشته ضرورت، موضوع و هدف شماره (۱) مبادی را ترسیم نمودیم. باید گفت که می‌توان آن سطح اول را از بحث خارج نمود (بنابر متابعت از قوم) زیرا که آن بحث ریشه در این مسئله دارد که ما از باب ضرورت تفاهم (بیرون) فهرست را آغاز کنیم در حالیکه قوم بحث را از ضرورت فهم (درون) شروع می‌نمایند اما باید گفت جدای از این مسئله به ضرورت عمل و همچنین شبهاتی که از موضع سوفسطایی وارد شده است و انکار بداهتها نموده است چه کنیم؟ بنابراین ضرورت شروع از مبادی شماره یک ضرورت در مقام عمل است نه یک ضرورت منطقی. از این رو برای اینکه تفاهم بیشتری در مبادی فهرست منطق با قوم داشته باشیم از مبادی شماره (۲) نیز آغاز می‌نمائیم و به دنبال ترسیم ضرورت، موضوع، و هدف شماره (۲) سطح مبادی می‌باشیم.

اصل بحث:

۱- تبیین سر فصلهای اصلی فهرست جدید مباحث شناخت‌شناسی

در جلسه گذشته گفته شد که مبحث دلالت حلقه واسطه تبدیل فهرست موجود به فهرست مطلوب می‌باشد. حال این مسئله را تکمیل می‌نمائیم، دلالت با یک سری قیودات، محدوده خود را مشخص کرده و بعد از خارج کردن استقراء و تمثیل، برهان و به تبع آن اسکات خصم (حجیت) را هدف نهائی خود معرفی می‌نماید. از این رو عناوین فهرست کلی مباحث موجود از این قرار خواهد بود: دلالت - برهان - حجیت (اسکات خصم) یعنی معادل دلالت (مبادی) برهان (مبانی) و اسکات خصم (نتایج) می‌باشند. بنابراین دلالت حلقه واسطه برهان و اسکات خصم قرار می‌گیرد. یعنی برهان از ذات دلالت به دست می‌آید و از برهان نیز اسکات خصم به وجود می‌آید. سابقاً پیرامون مباحث دلالت مطالبی ذکر گردید اما در ارتباط با برهان باید گفت، بر اساس مبانی قوم برهان به اصل اجتماع و ارتفاع نقیضین باز گشت نموده و ثمره آن یقین می‌باشد.

بنابراین سر فصل مباحث مبانی معادل فهرست خودمان (نسبت، اندراج، برهان) خواهد بود:

اول: تناقض و یقین منطقی (اصل بود و نبود)

دوم: حمل و یقین فلسفی (کیفیت در آن اصل بوده و حمل آن من حیثیت است)

سوم: برهان و یقین موضوعی (حمل همراه با مواد)

۲- بررسی زیر ساخت فهرست مبادی (مبحث دلالت)

بر حسب مباحث گذشته بحث دلالت در مبادی تصویریه فهرست قرار می گیرد از این رو پیدایش یک مسئله و کنکاش پیرامون آن در چند سطح قابل ملاحظه می باشد:

الف: یک سطح در مبادی تصویریه بحث قرار میگیرد (مبادی)

ب: سطح دیگر زمانی است که وارد تفصیلات و مکانیزم (آیا تمام حقیقت است و یا انکه بالاثار می باشد؟) مسئله می شویم. (مبانی)

ج: سطح دیگر زمانی است به فایده « مسئله » در اسکات خصم بودن و یا غیر آن (جدل و مغالطه) می باشد.

حال به تبیین سطح اول یعنی پیدایش مسئله می پردازیم. سوال ما در این قسمت این است که دلالت از کجا آغاز می شود؟ و به کجا ختم می شود؟ جایی که دلالت نیست و قبل از آن صورت است آن صورت از کجا آغاز می شود؟

۲/۱- تبیین منشاء، خیال - حس - غریزه، در پیدایش دلالت (احتمال اول)

همانطور که می دانید دلالت یعنی انتقال از یک علم به علم دیگر. این علم اول از کجا به وجود می آید؟ بنابراین ریشه دلالت (صورت اول) و انتقال (صورت دوم) مورد مطالعه ما می باشد. برای اینکه با منشاء پیدایش اولین علم بیشتر آشنا شویم، مطالب ذیل را با هم مرور می نمائیم: استاد مطهری در اصول فلسفه و روش رئالیسم می فرمایند:

قدما و همچنین متاخرین برای ادراکات انسان از خارج سه مرتبه قائل هستند:

مرتبه حس، مرتبه خیال، مرتبه تعقل

مرتبه حس: عبارت است از آن صوری از اشیا که در حال مواجهه و مقابله و ارتباط مستقیم ذهن با خارج با به کار افتادن یکی از حواس پنجگانه در ذهن منعکس می شوند.

مرتبه خیال: ادراک حسی پس از آنکه از بین رفت اثری از خود به جا می گذارد که آن صورتی جزئی است و فقط بر خودش در خارج صادق است (صورت جزئی) لذا هر وقت انسان بخواهد می تواند آن صورت را از حافظه یا خیال حاضر نموده و به وسیله آن فرد خود را تصور نماید.

مرتبه تعقل: ذهن پس از ادراک چند صورت جزئی قادر است که یک معنای کلی بسازد که قابل انطباق بر افراد کثیره باشد، این مکرر دیدن معنا در افراد مختلف ذهن را مستعد آن می کند که از همان معنا یک صورت کلی قابل صدق بر افراد کثیر انتزاع نماید.

خلاصه اینکه قوه مدرکه یا خیال، کارش عکس برداری از واقعیات و اشیا است، چه واقعیات بیرونی (خارجی) و چه واقعیات درونی (نفسانی) تمام تصورات ذهنی که در حافظه مجتمع و متمرکز است و اعمال مختلف روی آنها انجام میگیرد همگی به این قوه باز می گردد، صورتی از آن می سازد و در حافظه بایگانی می کند و به اصطلاح آن را با علم حصولی در نزد خود معلوم می سازد.

پس شرط اصلی پیدایش تصورات اشیا و واقعیتهای برای ذهن ارتباط و اتصال وجودی آن واقعیتهای با واقعیت قوه مدرکه است و البته قوه مدرکه که کارش صورت گیری است از خود واقعیتهای مستقل نداشته بلکه شعبه ای از قوای نفسانی می باشد.

بنابراین دلالت عقل ابتدا از قوه خیال آغاز شده و صورت‌سازی فعل قوه خیال می باشد. همچنین می توان سطح دیگری را نیز برای پیدایش صورت سازی عقل تبیین نمود و آن اینکه صورت سازی به هدایت قوه غریزه بوده و ریشه در امیال آدمی دارد. قوه غریزه با قوه خیال تفاوت‌هایی دارد: در قوه خیال هیچ مابه‌ازاء خارجی نداشته و شاخصه آن توهم و شیطنت می باشد اما قوه غریزه قوه ای است که اثر حقیقی در خارج داشته و تکیه گاه آن یک امر حقیقی می‌باشد. بنابراین در تبیین منشاء پیدایش و تولید صورت اول ذهنی (دلالت) سه مکانیزم قابل مطالعه می باشد:

۱- خیال ۲- ارتباط قوه غریزه (احساسات درونی) با هدایت طبیعت ۳- حس (خارج) ۲/۲- فعالیت عقل منشاء پیدایش دلالت (احتمال دوم)

احتمال دیگر این است که نفس پیدایش صورت ذهنیه اول ریشه در فعالیت نفس عقل دارد. از انجائی که دلالت، موضوعی منطقی می باشد، منطق خود را متکفل کنترل و نحوه ورود و خروج آن از منطق می داند، به اینکه:

الف: ابتدا از قوه خیال نباشد **ب:** دیگر آنکه در حد وسط و نتیجه منطق قرار نگیرد.

از این رو منطق، صورت ذهنیه‌ای را معتبر می داند که:

الف: ابتدا از خارج آمده باشد (پایگاه آن نفس الامر باشد)

ب: و دیگر آنکه در ذهن ساخته شده باشد یعنی منشاء آن نفس الامری باشد که به هدایت عقل راهنمائی شود لذا منطق مناشأ خیال و احساسات درونی (غریزه) را نفی می نماید (انتقال در وعاء ذهن)

بنابراین از زاویه یک بحث منطقی منشاء دلالت اگر از حس باید احتیاجی به کنترل ندارد زیرا که تحت علیت عمل می کند و همچنین اگر منشاء دلالت از فعالیت و انتزاع عقل باشد احتیاجی به کنترل ندارد زیرا که خود عقل نفس الامری بوده و افعالش نیز تحت مکانیزم علیت نظری فعالیت می نمایند. بنابراین عقل، دلالت کلیات را تمام می نماید، زیرا انتزاع فعلی است که از عقل جریان یافته و خاصیت آن شمولیت می‌باشد، یعنی هر گاه چیزی کلی شود، قابلیت انطباق بر کثیرین را دارد. (بر گذشته، آینده و حال صدق می نماید) بنابراین عقل برای دلالت اولیه خود محدوده تعیین نموده و مشروط به ماده مخصوص به خود می باشد. از این رو دلالت کشف قاعده نفس الامریه بوده و ماهیتی ذهنی (لا یتخلف) می باشد و لذا با قوانین طبیعت هماهنگ می‌باشد. نتیجه این مسئله این است که حضور نفس در دلالت خارج می‌شود و موضوعاً مورد مطالعه آن صورت است نه نفس و حالت.

۳- تعیین ضرورت، موضوع، هدف (۲)

بنابراین منشاء پیدایش دلالت، ۴ منبع پیدا نمود. حال باید بر اساس این منابع خلاء اول یعنی ضرورت دلالت را ترسیم نمائیم: به تعبیر دیگر ما یک ویروس بیرونی و یک ویروس درونی داریم. قسمت اول را در ضرورت شماره اول به دست می‌آوریم اما در قسمت دوم طرح خلاء می‌نمائیم یعنی اصل خلاء از درون آغاز می‌شود.

ضرورت (۲)

اصل پیدایش دلالت (بر اساس منابع حس - خیال - هدایت طبیعت و فعالیت عقل و ضرورت جلوگیری از دو ویروس)

موضوع (۲)

قواعد دلالت باید از ورود خطا فعالیت عقل جلوگیری نماید.

هدف (۲)

اصل قواعد دلالت باید بر اساس ضوابط نفس الامریه (علیت) تولید شود.

گزارش بحث جلسه پنجم

تدوین فهرست شناخت شناسی منطق صوری

سرپرست پژوهش تطبیقی: حجه الاسلام صدوق

تاریخ: ۱۳۸۱/۶/۲۳

تنظیم: انجم شعاع - موشح

مقدمه

در جلسه گذشته در ادامه دستیابی به فهرست جامع و مانع از مباحث شناخت شناسی منطق صوری به تبیین ضرورت شماره دوم و نحوه پیدایش آن پرداختیم در این جلسه ابتدا سؤالی مطرح شد که آیا این دوره از مباحث، همان مبادی اثباتی ما می باشد، مانند بحث مبانی در سه سطح؟ در پاسخ گفته شد که این دوره از بحث فقط در حد استدلالی برای فهرست شناخت شناسی می باشد و می بایستی در دو سطح تدوین گردد:

سطح اول: هر مهره از بحث باید به شکل مستدل تبیین گردد.

سطح دوم: باید ابتدا تحلیل منقح گردد و سپس بعد از آن فیش های هر تحلیل منظم آورده شود. (ورود درونی) از این رو در سطح اول تدوین، باید خلاء اثبات شود و فیشهای آن نیز در حد همین اثبات خلاء ذکر گردد. اما در سطح دوم تدوین به تفصیل فیش های بحث آورده می شود. بنابراین نوشتن کتاب در دو مرحله انجام می گیرد مرحله اول: براساس فهرست اجمالا و مرحله دوم: بر اساس فیش ها تفصیلا. لذا در مباحث فهرست یک سطح تبیین سر فصلهای اصلی می باشد و مرحله دیگر تلائم و عدم تلائم هر مهره فهرست مورد مذاکره قرار می گیرد. نکته مهم این است که پرداختن به ضرورت فهرست هر مهره، گاه از باب صورت می باشد و گاه از باب مواد. اجمالا اینکه ضرورت های قسمت مبادی از باب خلاء در مواد است اما ضرورت در بحث مبانی از باب خلاء در صورت می باشد.

اصل بحث:

۱- علت خروج بحث، ضرورت - موضوع - هدف (۱) از مباحث اصلی فهرست شناخت شناسی

گفته شد که ضرورت شماره اول از باب خلاء در موضع عمل و تفاهم میباشد لذا از انجایی که بحث منطق در موضع تفهیم است نه تفاهم، خلاء هایی که از این قسمت وارد بر منطق می شود خروج موضوعی از بحث منطق دارد هر چند که به این بحث پرداخته شده باشد (فلسفه و سفسطه) اما ریشه آن در ضرورت دیگری می باشد ادله این قسمت از قرار ذیل می باشد:

الف: زیرا که ضرورت آن از مرتبه عمل و تفاهم (ویروس خارجی) سریان میابد (سوفسطایی)

ب: بحث صناعات خمس نیز اشاره به خروج موضوعی ضرورت یک از مباحث منطق دارد یعنی ضرورت آن به عمل تکیه دارد. به اینکه پس از ساخته شدن منطق، مواردی را که غیر توانسته بر اساس آنها به دستگاه منطق نفوذ پیدا نماید، بررسی می شود و از این رو بابتی در کتب منطقی تحت عنوان صناعات خمس تنظیم گردیده است مباحث آن شامل: برهان - جدل - خطابه - مغالطه - شعر می باشد این دسته بندی در واقع دسته بندی مخاطبینی است که با استفاده از صورت ادراکی (که پایگاهش عقل می باشد)، شروط هوویت و قواعد نظیر آن را رعایت نکرده (استفاده از

ادراکات اعتباری) و جدل و... نموده‌اند. بنابراین این دسته بندی حقیقی نبوده و در واقع این نحوه طبقه بندی به منابع ۴گانه در ضرورت شماره دوم باز می‌گردد و از دیگر سو از مکانیزمهای منطقی نیز استفاده شده است.

۲- تبیین ضرورت (۲) در مباحث فهرست شناخت شناسی

ضرورت شماره دوم در واقع ناظر به خلأی است که از آن تعبیر به ویروس درونی نمودیم که این نقیصه نباید در مواد دلالت نفوذ پیدا نماید در غیر این صورت دلالت ما خیالی می‌شود از این رو ضرورت دوم ضرورتی است موادی نه ضرورتی دلالتی. بنابراین ضرورت دوم به اثبات موادی که مورد نیاز دلالت می‌باشد، می‌پردازد لذا موادی معتبر است که از خارج آمده باشد و یا در غیر این صورت با فعالیت عقلانی محقق شده باشند. اما موادی که از قوه اعتبارات جریان می‌گیرد، اگر چه نتیجه دارد اما ارزش حقیقی ندارد. لذا موادی که از خارج می‌آید دارای اثار بوده و ماهیتی ذهنی و حقیقت و نتیجه دارد. آن موادی که از فعالیت عقل به وجود می‌آید مانند قواعد هوهویت، کشف حیثیت به نفس الامر باز می‌گردد، وحدت حیثیت (قواعد که در مبانی خواهد آمد) آنها نیز رسمیت دارند. بنابراین خلأ از این باب است که دو دسته به رسمیت شناخته می‌شود و دو دسته دیگر رها می‌شود، لذا این ضرورت به تمیزصور پرداخته و در نهایت خود صور ادراکی را موضوع (۲) مطالعه قرار می‌دهد. بنابراین پس از جرح و تعدیل ۴ قوه، خلأیی مطرح می‌شود (ضرورت ۱) از این قرار: که باید مسئله تشخیص داده شده و به آن پرداخته شود و لا غیر. بعد از این بررسی، معلومی را انتخاب نموده (موضوع ۲) و ذهن را نسبت به آن دال می‌شود، لذا با ترکیب مهره‌های مباحث با این موضوع (دلالت)، خلأ و ملأ (ضرورت و هدف) را مشخص می‌سازیم

۳- تبیین ضرورت (۳) در مباحث فهرست شناخت شناسی

به نظر می‌رسد که این ضرورت، خلأ در نتیجه می‌باشد، به اینکه منطق در سیر انتقال خود از یک دسته اطلاعات به دسته دیگری از اطلاعات احتیاج به طبقه بندی و دسته بندی داشته تا هم در مقام آموزش و هم در مقام حافظه قدرت کنترل و بهینه را داشته باشد. لذا بحث طبقه بندی علوم را می‌توان از دو زاویه مطالعه کرد:

الف: بحث فلسفه: اگر بگوئیم نتیجه این بحث جایگاه علوم را از یکدیگر مشخص می‌نماید و علوم را نظم می‌دهد.
ب: بحث منطق: اگر بگوئیم از باب تنظیم اطلاعات و ارتباط آنها در حافظه و بانک ذهنی می‌باشد، بحث منطقی است مطلبی دیگر در منطقی بودن این بحث این است که منطق با مواد کلی مواجه بوده و نیاز به آن دارد که آنها را شامل و مشمول نماید، بنابراین هر نوع دلالتی که ذهن انجام می‌دهد بر اساس طبقه بندی و اندراج می‌باشد. به عنوان مثال برای دستیابی به شناخت نوع معلوم از مجهول نیاز به طبقه بندی بین مواد معلوم و مجهول داریم. بنابر این خلأ شماره سوم از این باب است که وقتی می‌خواهیم موادی را برای ترازوی منطقی خود انتخاب و گزینش نمائیم (تا بتوانیم دلالت پیدا نمائیم) احتیاج به طبقه بندی داریم. برای تبیین بیشتر این قسمت مطالبی را از منطق مرور می‌نمائیم: منطقیین: ابتدا تفکر را تعریف نموده و سپس مراحل تفکر و دلالت نمودن ذهن را طبقه بندی می‌نمایند.

مرحوم مظفر در ارتباط فرایند تفکر می‌فرمایند: در فرایند فکر کردن عقل ۵ مرحله را پشت سر می‌گذارد:

اول: بر خورد با مجهول که تا وقتی این اصابت صورت نگرفته و مجهول مطلق است هیچ تفکری ممکن نیست و بعد از بر خورد و تبدیل شدن جهل مطلق به جهل بسیط است که فکر امکان پذیر می‌گردد.

دوم: شناخت نوع مجهول ، یعنی تشخیص اینکه این مجهول از چه نوع مطالب است تا عقل بتواند به معلومات متناسب با آن رجوع کند بنابراین اگر نوع مجهول را در نیابد باز هم قادر به تفکر نخواهد بود .

سوم: حرکت عقل از مجهول به معلوماتی که در آن مخزون است البته ان دسته از معلومات که متناسب با نوع مجهول می باشد

چهارم: حرکت عقل در بین معلومات مناسب و یافتن ان دانسته هایی که برای شناسائی این نادانسته، شایسته است.
پنجم: حرکت عقل از معلومی که قدرت بر تالیف ان یافته است بسوی مطلوب.

ایشان فکر کردن را تنها همین سه مرحله اخیر دانسته و ان دو مرحله اول را تنها در مقدمات قرار می دهد. منبع المنطق ص ۲۴

نکته ای که در سخنان مرحوم مظفر می باشد این است که ایشان تفسیر فکر کردن را به حرکت عقل ترجمه می نمایند در حالیکه دیگران مانند ملاصدرا انرا حرکت ذهن و یا حرکت نفس تعریف می نمایند با وجود این تعریف فکر تنها در معقول یعنی معلومات مخزون در عقل ، که همگی کلی هستند جریان دارد و در جزئیات جاری نیست زیرا جزئی نه کاسب است و نه مکتسب به تعبیر دیگر جزئی نه در مقدمات و مبادی فکر کردن قرار می گیرد، که کاسب مجهول باشد و نه جزء مطالبی که بوسیله فکر حاصل می گردند تا مکتسب گردد. بنابراین مرحوم مظفر با تعریف فکر به حرکت عقل ، انرا به کلیات اختصاص میدهد زیرا عقل تنها مدرک کلیات است و ادراک جزئیات بوسیله قوای دیگری مانند خیال و حس صورت می گیرد.

پس از آنکه دانستیم که این ضرورت های سه گانه فهرست مبادی ناظر به موادی هستند که بر بود و نبود خلاء در دلالت می باشند حال نوبت بررسی ضرورت خلاء در دلالت به لحاظ صورت (موضوع و محمول) می باشد.

۴- تبیین زیر ساخت فهرست مبانی مباحث شناخت شناسی

عقل یک مراقبت موادی از دلالت دارد و یک مراقبت از صورت دلالت . تاکنون به مباحث قسمت اول پرداختیم حال به مباحث قسمت دوم می پردازیم. در این زمینه باید گفت، اندراج (موضوع و محمول و هوهویت) معیار مهمی برای کنترل صورت دلالت می باشد. بنابراین ضرورت خلاء در این قسمت از پایگاه اندراج می باشد عقل برای تنظیم صورت دلالت تنظیمات مختلفی دارد که انواع ان از قرار ذیل می باشد : استقراء - تمثیل - برهان حال به توضیح دو نوع اول می پردازیم: منطقیین در تعریف استقراء گویند : استدلال به خاص بر عام و بر دو نوع تام و ناقص تقسیم می شود در استقراء تام همه جزئیات بررسی می شود و به این لحاظ یقین آور است برخی گفته اند این نوع استقراء به قیاس مقسم که در براهین به کار می رود باز می گردد (قیاس مقسم از نوع قیاس مرکب از منفصله و حملیه است اما مقدمات حملیه در ان به تعداد اجزای منفصله است در این نوع قیاس ، قضیه منفصله به متصله باز نمی گردد بلکه به حال خود باقی می ماند و میتوان ان را به چند قیاس حملیه ، به تعداد اجزای منفصله تحویل برد .

اما استقراء ناقص : افاده یقین نمی کند و جز ظن و گمان افاده نمی کند منطق دانان قدیم تنها نظر به نوع ظنی استقراء می نمودند . اما استقراء انحاء گوناگونی دارد :

۱- استقرایی که بر مشاهده تنها متکی باشد که افاده ظن می نماید .

۲- استقرایی که علاوه بر مشاهده مبتنی بر تعلیل نیز باشد .

۳- استقراییکه مبتنی بر بداهت عقلی است در حقیقت نمی توان ان را استقراء نامید چرا که بر مشاهده توقف ندارد .

۴- استقرایی که مبتنی بر تماثل و تشابه باشد .

اما در تبیین تمثیل گویند : اثبات حکم در یک جزئی با استناد به ثبوت آن در یک جزئی دیگر که مشابه آن است . در هر صورت اگر استقراء و تمثیل در وادی انتزاع و کلی گیری (نفس الامریه شود) وارد شوند (منتج) شوند مقبول منطق است و الا از منطق خارج می شود زیرا که بر حسب مبنا برای حمل نمودن احتیاج به وحدت حیثیت می باشد و هر وحدت حیثیتی پایگاه آن خارج (کیفیت) می باشد. در جلسه آینده به توضیح بیشتر این قسمت می پردازیم.

گزارش بحث ششم

تدوین فهرست شناخت شناسی منطق صوری

سرپرست پژوهش تطبیقی: حجه الاسلام صدوق

تاریخ: ۱۳۸۱/۶/۲۴

تنظیم: انجم شعاع

مقدمه:

در مباحث گذشته دلالت (موضوع عام منطق) را به لحاظ ماده مورد بررسی قرار دادیم به این نتیجه رسیدیم که این مبحث دایره‌ای است که می‌تواند، ضرورت منطق را در سطوح گوناگون تنظیم نماید از این رو پایگاهی برای تحلیل کلیه‌خلاء و ملاءها قرار می‌گیرد. حال وارد نفس دلالت (برقراری نسبت بین مواد) یعنی دلیلیتی که ختم به علیت مفهومی می‌شود، موضوع مطالعه این قسمت می‌باشد.

اصل بحث:

۱- بررسی ضرورت دلیلیت (تبیین زیر ساخت فهرست مبانی شناخت شناسی)

اگر دلیلیت خلاء و ضرورتی نداشته باشد به همان ضرورت ماده ای (مبادی) باز گشت می‌نماید در غیر این صورت می‌بایستی در مباحث قیاس و برهان مطرح شود. برای آنکه بتوان ضرورت این سطح را مورد مطالعه قرار داد به بررسی قسیم‌های این سطح پرداختیم (در جلسه گذشته تا حدودی به تبیین ضرورت قیاس و استقراء و تمثیل پرداختیم) در مطالعه گذشته گفته شد که اینها (استقراء و تمثیل) خلاء‌های را برای قیاس ایجاد می‌نمایند یعنی در نفس ارتباط و دلیلیت (برقراری نسبت) ایجاد مشکل می‌نمایند.

نتیجه آن مطالعه این شد که نفس دلالت در کلیات بوده و جزئیات را از خود را خارج می‌داند از این بحث تمثیل و استقراء را موضوعاً از بحث منطق صوری خارج می‌کند به دلیل: متغیر بودن - عدم رعایت ضوابط حمل و برهان - مشاهده و تکرار پذیری در عینیت بوده و دروعاء تغییر مطرح هستند نه کلیات.

بنابراین خلاء در این قسمت در نفس مواد نیست، بلکه خلاء در برقراری ارتباط بین مواد (صورت و هیئت) می‌باشد چرا که دلالت متوقف بر مواد تنها نیست، بلکه برقراری نسبتی بین مواد نیز خصوصیتی است که عقل آن را قابل مطالعه می‌داند.

۲- خلاء دلیلیت در سطح مبانی یک ضرورت بیرونی است

مفروض این است که نفس برقراری نسبت چیزی جزء اعمال مکانیزم وجه اشتراک گیری عقل نبوده و آن نیز ریشه در دلیلیت دارد. حال سوال این است آیا علیتی که ریشه انتقال از موضوع الف به موضوع ب می‌باشد، آیا علت پیدایش موضوع ب است و یا آنکه علت جریان حکم می‌باشد؟

برای روشن شدن این سوال باید مشخص شود که قیاس چیست؟ ابتدا باید گفت، ساختمان (مانند قیاس شکل اول) آن بدیهی نبوده و جریان آن نیاز به مراقبت دارد (بدلیل شرایط خصوصی و عمومی قیاس) بنابراین نفس صورت بدیهی

بوده اگر چه مواد ان یقینی نباشد از این رو لذاته می باشد. از این رو ۱- قیاس صورتا بدیهی میباشد ۲- لایتخلف بوده ولذاته می باشد .

اینکه انواع قیاسات مغالطه‌ای و جدلی در منطق مطرح می‌باشد و منطق نیز قواعدی را برای جریان قیاس صحیح از قیاس غلط ارائه می نماید، همگی اینها، دلیل بر این است که شبهاتی از بیرون و مسائلی از خارج در مقابل منطقیین مطرح می باشد، از این رو این شبهات نمی تواند خلاء صورت، نداشته باشد. لذا این ضوابط ضرورت بیرونی تدوین بحث قیاس می‌باشد .

از دیگر سو نوع قواعدی را که در ساخت قیاس مطرح می کنند دلیل بر این است مشکلاتی درونی (عملیات نظری) برای منطق مطرح نیز مطرح میباشد.

بنابراین ضرورتی را که قوم برای دلیل مطرح می کنند از بیرون میباشد (به علت مواد مغالطه ای و جدلی) هر چند که تاریخ تکامل فلسفه خلاف این را مطرح می نماید زیرا که اصالت وجود و اصالت ماهیت مشکلاتی از درون می باشند نه از بیرون . در هر صورت در پاسخ به سوال اول باید گفت که مراحل تشکیل قیاس مرحله‌ای دارد که به ترتیب خواهد آمد یعنی هم در پیدایش و هم در جریان حکم هر دو قیاس دارای مرحله‌ای می باشد.

۳- بررسی سه سطح قیاس در تبیین خلاء سطح مبانی

قیاس برای تولید شدن سه سطح دارد:

۱- ابتدا باید نسبت به اصل هستی حکم داشته باشد، یعنی بدهت نفس قیاس به اجتماع و ارتفاع نقیضین باز گشته و خود اجتماع و ارتفاع نقیضین نیز به اصل واقعیت منتهی می شود. بنابراین حکم داشتن و نداشتن را باید تمام نماید (یقین و شک در بود و نبود) که نیجه آن نسبت بین سنجش و حالت بوده و در نهایت نفی شک را برای ما ارمغان می‌آورد

۲- دیگر آنکه قیاس باید حمل را نیز تمام نماید که نتیجه آن نسبت بین موضوع و محمول بوده و وحدت حیثیت در حمل را برای ما ارمغان می‌آورد (هوهویت و ساخت قضیه)

۳- دیگر آنکه ترکیب مواد و صورت را تمام نماید (برهان انی ولمی و ترکیب قضایا)

بنابراین باید مباحثی گسترده در ارتباط با نفس صورت دلالت انجام داد، تا قیاس ساخته شود. از این رو در این مباحث خواهیم گفت که، قیاس فی الجمله غیر قابل انکار بوده و حرکت نفس عقل با ان اثبات می شود زیرا که عقل چون حالت دارد حکم داشته و ریشه این حکم داشتن در نسبت بین (سنجش و حالت - ارتفاع و اجتماع و اصل واقعیت) مشخص می گردد.

۴- برقراری دلالت در صورت به گمانه ها باز می گردد.

پس از آنکه مشخص شد که نفس دلالت تنها در برخورد با خصم مطرح نبوده بلکه از مشکلات و سوالات درونی دستگاه منطقی نیز حکایت می کند، باید گفت تا قواعدی برای گمانه ها و احتمالات نباشد، هیچ گونه حرکت و کشش ذهنی اتفاق نمی افتد (فرق انسان با حیوان) بنابراین همین که صحبت از اندراج و اقسام آن می گردد ریشه در مسئله گمانه ها داشته و همگی فعالیتی عقلانی می باشند . بنابراین بحث صورت دلالت، ضرورت مبانی را تمام می نماید .

۵ - بررسی «نتایج» فهرست مباحث شناخت شناسی منطق صوری

در ارتباط با فایده منطق می گویند: اسکات خصم و الزام دوست فایده منطق می باشد. به نظر می رسد که منطق در ساخته شدن ریشه در ارتکازات فردی (اقناع نفس) دارد. در اینجا تفاوتی بین غرض و منفعت در اصطلاح منطقیین وجود دارد: غرض به معنای این است که فاعل اثر فعل خود را در فعل جويا شود بر خلاف منفعت که اثر را جويا نمی شود. بنابراین منفعت رساندن فعلی اجتماعی (الزام دوست) می باشد. منفعت در لغت به معنای خیر و یا وسیله رسیدن به خیر می باشد منطقیین بین این دو اصطلاح چندان وقعی ننهادند خود ابن سینا در اشارات تعبیر به منفعت می نماید اما در کتاب نجات تعبیر به غرض می کند. تنها کسی که در این مقام مفصل بحث نموده است علامه شیرازی میباشد: ایشان در ارتباط با منفعت منطق سه منفعت را ذکر می کند:

۱- قدرت بر تحصیل علوم نظری و عملی، زیرا استعداد، قبل از تحصیل منطق ناقص. بعد از آن کامل است.

۲- قرب و نزدیکی کمال، زیرا کمال انسان در شناخت حق است تا به آن معتقد باشد.

۳- شناخت خیر تا بدان عمل نماید.

بنابراین منطق یک اثر مستقیم دارد که همان جلوگیری از خطاء در فکر و زمینه سازی برای فکر صحیح می باشد و یک اثر غیر مستقیم نیز دارد که همان پرورش اندیشه برای تاختن در میدان علوم می باشد.

در هر صورت این مسئله قابل ملاحظه است که منفعت منطق در عرصه اجتماع نافذ می باشد. (زیرا سیر تطور داشته و اختلاف آراء در آن مطرح است) اما اشکال در منفعت منطق این است الزام و اقرار خصم خروج موضوعی از فهرست منطق دارد، زیرا که موضوع منطق محدود به حیثه فهم می باشد نه تفاهم، از این رو اگر بخواهد محدوده تفاهم را نیز شامل شود می بایستی دامنه دلالت را توسعه داده و آنرا عام نمود (به جای فهم وقواعد آن تفاهم قرار داده شود) بنابراین بحث حجیت و اسکات خصم نیز سه سطح (اقناع نفس - الزام دوست - اقرار خصم) دارد اما الزام و اقرار خصم و دوست خروج موضوعی از فهرست منطق دارد و منطق صوری نمی تواند مدعی آن شود.

نتیجه:

تا کنون ۹ سر فصل در ارتباط با فهرست مطرح شد در سطح اول مبادی که خلاء آن درونی می باشد در سطح دوم مبانی که ضرورت آن بیرونی می باشد چرا که اساسا صورت و هیئت را امری بدیهی در نظر می گیرند و پس از آنکه استقراء و تمثیل را منتفی از بحث دانسته و قیاس را مطرح نمودیم به بررسی بداهت و ضرورت قیاس پرداختیم، گفته شد قیاس و برهان بایده سطح را طی نماید تا ساخته شود لذا بداهت آن خدشه دار می باشد. (برگشت قیاس به اجتماع و ارتفاع نقیضین دلیل بدیهی نبودن قیاس می باشد)

حال باید وارد کثرت فیشها شده و مطالب گذشته را پالایش دوباره نمود تا بتوان وحدت ساختاری را در متن منقح نمود. بنابراین فعالیت ما در ادامه این خواهد بود که کتاب فهرست را دوباره بنویسیم. یعنی فهرست را اثبات نمائیم.

گزارش بحث هفتم

تدوین فهرست شناخت‌شناسی منطق صوری

سرپرست پژوهش تطبیقی: حجه الاسلام صدوق

تاریخ: ۱۳۸۱/۶/۲۵

تنظیم: انجم شعاع

مقدمه:

پس از آنکه به یک جمع‌بندی کلی از مباحث دست یافتیم حال باید برنامه‌ای را برای تدوین این بحث (اثبات فهرست) دنبال نمائیم. تا کنون دریافتیم که مباحث منطق و فلسفه به لحاظ فهرست از یک اشفتگی منطقی بر خوردار می باشد به اینکه مثلاً در فهرست المنطق از مبادی شروع کرده اما در کتاب اصول فلسفه و یا نهاییه الحکمه از مبادی آغاز نکرده‌اند (آیا اینها دو علم مطرح هستند و یا یک علم؟!) از این رو می‌بایستی نظمی دوباره به آن داده شود.

لذا با ورود در مباحث منطق و معرفت‌شناسی می‌خواهیم فهرستی قاعده‌مند از مباحث منطق ارائه نمود. تا کنون فیش‌هایی را برای موضوع منطق و موضوع فلسفه مطرح نمودیم (موضوع فلسفه کلی وجود و موضوع منطق نفس برقراری نسبت) همچنین فیش‌های مباحث مبادی تصویریه (روس ثمانیه) و مبادی تصدیقیه و اقسام آن. اینکه مصداق موضوع منطق آیا معقول ثانیه منطقی است یا معرف و حجت؟ (زیرا که مبادی از اصول موضوعه و بداهتها شروع می‌شود اما در مبادی تصدیقیه از تعاریف و تقاسیم آغاز می‌کنند.) همچنین فیش‌هایی را نیز از مباحث ورودی منطق آورده شد، مانند: اینکه نیاز منطق به فلسفه چیست؟ آیا در مواد به آن علم نیاز دارد و یا آنکه تباین دارد؟ و در نهایت ارتباط علم شامل و مشمول چگونه خواهد بود؟ حال به فهرست مسائل و مباحث درونی علم منطق می‌پردازیم و سیر نقض - نقد - و طرح خود را از این زاویه ادامه می‌دهیم.

اصل بحث:

۱- بررسی ساختار فهرست مباحث منطقی (تعاریف - تقاسیم - براهین)

حال که مباحث فهرست تثبیت شد لازم است که جایگاه مسائل و مباحث کتب منطقی را پالایش نموده و طبقه‌بندی مناسبی از آن ارائه نمائیم. آیا این تقسیم‌ها بدیهی و نیازی به تفکر ندارند و یا آنکه استدلال آن نیز موجود است؟ آیا تعاریف موجود در منطق موادشان فلسفی است یا منطقی؟ در هر صورت وحدت حیثیت در تقسیم‌ها و مواد سازی در تعاریف چگونه است؟ اینها مجموعه سوالاتی است، که در طول بحث به آنها خواهیم پرداخت.

منطقیین بحث قسمت را در مبادی منطق ذکر کرده‌اند و یکی از روس ثمانیه نام برده‌اند: ایشان از مباحث منطق به این نتیجه می‌رسند که منطق وسیله‌ای است از سنخ قواعد کلی، که مراعات آن ذهن را از خطای در فکر حفاظت می‌نماید و از این رو حرکت فکری را در این دستگاه از مجهول به سمت معلوم و سپس از معلوم به سوی مجهول دانسته‌اند در نتیجه مجهولات را یا از سنخ تصورات و یا سنخ تصدیقات دانسته و نتیجه گرفته‌اند که منطق دو بخش اصلی دارد یکی تصورات (معرفات) تصدیقات (حجت) می‌باشد و هر کدام از این دو بخش دارای مبادی و مقاصدی می‌باشند.

در بخش اول: تصورات کلیه مباحث الفاظ و تعریفات ذکر می شود و در بخش دوم یعنی تصدیقات کلیه اقسام حجت و انواع قضایا و مواد آنها مورد مطالعه قرار می گیرد.

۲- بررسی تقسیم مفهوم به کلی و جزئی در منطق صوری

سوال ما این است که این تقسیم اساساً منطقی است یا خیر؟ در صورت منطقی بودن وجه تقسیم آن چه می باشد؟ آیا شرایط تقسیم منطقی در آن رعایت شده است؟ یا آنکه ماداً تقسیمی فلسفی بوده و خروج موضوعی از منطق دارد؟ و یا آنکه بگویی ریشه این تقسیم زیر مجموعه مباحث الفاظ و اوضاع می باشد؟ همچنین قسیمهای این تقسیم مانند کلی متواطی و کلی مشکک نیز چگونه است؟

همانطور که می دانید صورت کلی بدون وجه اشتراک و وجه اختلاف محقق نمی شود. آیا مفهوم، مقسم (انچه فهمیده شده) قرار می گیرد؟

احتمال اول:

بلحاظ منطق آنچه ماده تقسیم قرار می گیرد یا تصور است و یا تصدیق. قطعاً بحث حمل در اینجا مطرح نیست بلکه مواد و تصورات (معنا) مقسم تقسیم می باشد اما همین معنا (ماده) نیز مقید است به عدم تصور جزئی شخصی خارجی اما اگر مقید به صورت شخصیه ذهنیه باشد، آیا با فعل عقل انجام گرفته است و یا آنکه بدون فعل عقل؟ یعنی زمانی صورت ماده تقسیم قرار می گیرد که عقل دست به وجه اشتراک گیری از آن نموده باشد، لذا صور جزئی خارجی موضوعاً از ماده بوده تقسیم خارج می باشند. لذا اگر وحدت حیثیت ملاحظه نشود وجه اشتراک گیری باید انجام گرفته و آن نیز متکی به وحدت و کثرت می باشد. لذا اینکه بگویی کلی مصادیق ندارد و یا آنکه کثرت ندارد تماماً منتفی است. بنابراین تقسیمهای که در لفظ به لحاظ معنا انجام می گیرد مربوط به ماده سازی عقل بوده و مکانیزم آن نیز کاملاً روشن است (محسوسات - معقولات اولیه و ثانویه) حتی اگر این تقسیم ریشه در روح نیز داشته باشد بدون ماده سازی عقل و کلی سازی آن (منطقی - عقلی - طبیعی) معین نمی شود لذا صحبت از بدیهی بودن تقسیم حداقل خارج است. در هر صورت اصل تقسیم به کلی به جزئی یک تقسیم ابتدائی است که به عنوان اصل موضوع از فلسفه آمده است از این رو قسیمهای کلی (متواطی و مشکک) نیز از منطق خارج است، زیرا بر حسب مباحث فلسفه این تنها وجود است که مشکک می باشد نه ماهیت و مفهوم (خلافاً لشیخ الاشراق) زیرا که واقعیت مشکک است و ما واقعیت متواطی نداریم و واقعیت مال وجود است و وجود هم وحدتش تشکیکی است لذا مفهوم به لحاظ مراتب و حکایت تشکیک بردار نیست زیرا اگر مفهوم را متعین تعریف کنیم، مجبوریم برای آن افراد مساوی فرض نمائید که در این صورت این مفهوم، مفهوم کلی می شود و افراد آن مفهوم از حیث این مفهوم برابر می شوند و لذا دیگر اختلاف افراد به این مفهوم باز نمی گردد تا با تشکیک بخواهیم این وجه اختلاف را تفسیر کنیم بلکه اختلاف را به خارج مفهوم باید منتقل نمود.

احتمال دوم:

مگر آنکه بگویی لفظ به لحاظ دلالتش دارای افراد است و صدق بر کثیرین می نماید یعنی تقسیمهای را که معنا به لحاظ لفظ پیدا می نماید داخل در مباحث الفاظ می باشد (توجه در اطلاق لفظاً) از این رو یافتن مقسم کلی و جزئی از مباحث منطق خارج است همچنین در ارتباط با قسیمهای کلی متواطی و مشکک نیز این دو احتمال قابل تصور میباشد.

۳- بررسی تفصیلی تقسیم کلی و جزئی

منطقیین : جزئی را مفهومی غیر قابل صدق بر کثیرین و کلی را قابل صدق بر کثیرین تعریف نموده اند : حال هر دوی اینها محل تامل می‌باشد اما در ارتباط با مفهوم جزئی: سوال این است که صدق یک مفهوم جزئی بر مصداق خارجی اش چگونه است ؟ آیا ان صورتی که بعنوان مفهوم جزئی در ذهن نقش بسته است ؟

آیاتطابق حقیقی با ان مصداق عینی دارد؟ یعنی در بر دارنده جمیع خصوصیات شخصیه‌ای است که ان مصداق خارجی دارد ؟ یا اینکه تصویری مربوط به ان مصداق، اما در بردارنده جمیع خصوصیات شخصیه او نیست؟ اگر فرض اول باشد (در بردارنده جمیع خصوصیات شی) مطلب مردودی است چرا که لازم می‌آید در ادراک از جزئی علم کماهی نسبت به ان پیدا کرده باشید یعنی به جمیع جوانب شی مسلط شوید و این چیزی است که خودتان نیز به ان معترف نیستید یعنی باید در تصورات متعددی که از یک مصداق دارید تغییر در تصویرتان ایجاد نشود و حال آنکه اگر چنین چیزی باشد چگونه از ان ادراک پیدا می‌نمائید؟ پس یک صورت جزئی نمی‌تواند تطابق حقیقی با شی خارجی داشته باشد. اما در ارتباط بل مفهوم کلی که ان را صدق بر کثیرین تعریف می‌نمایند: باید گفت این چیزی که بعنوان وجه اشتراک بین افراد خارجی مطرح می‌کنید، حقیقتاً وجه اشتراک بین افراد محقق خارجی نیست برای اینکه خصوصیات عالم خارج تابع شرایط زمانی و مکانی بوده و از شی تاثیر پذیر و تاثیر گذار می‌باشند. در هر صورت اشکالات این باب بسیار بوده و آنها را به مرحله دیگر واگذار می‌نمایم.

۴- بررسی تقسیم نوع - جنس - فصل (کلیات خمس)

ذهن انتزاعات در نزد خود را مصداق قرار داده و ان را لحاظ می‌کند ، در این نگاه(منطق صوری) عقل خواص و ویژگیهای را در مفهوم می‌یابد و برای ان اعتبار می‌کند ، مفهوم انسان را از چند فرد خارجی انتزاع کرده و مصداق قرار می‌دهد. می‌یابد که ان مفهوم بیانگر تمام ماهیت مصادیق خود است (نوع) یا بیانگر جزء ماهیت افراد است (جنس و فصل) یا ویژگی بیرون از ذات مصادیق که یا مساوی با ان است (عرض خاصه) یا اعم از ان (عرض عامه) و یا صدق بر کثیرین می‌کند (کلیت) اولین خصلت حرکت عقل در دستگاه منطق صوری اتکاء ان (به اصل انتزاع) می‌باشد . باین صورت که برای پیدا کردن وجه اشتراک بین اشیاء از روش انتزاع استفاده می‌شود . این انتزاع گاه از پائین به بالا صورت می‌گیرد ، (یعنی از کثرتها شروع میشود) ، ابتدا مابه اشتراک هر صنف از اشیا مشخص میشود و سپس ما به اشتراک بین ما به اشتراکهای هر صنف معین شده و ان را (نوع) می‌نامد ، سپس ما به اشتراک انواع مختلف تا رسیدن به عامترین مفهوم ما به اشتراک ادامه می‌یابد . و گاه این سیرا از بالا به پائین صورت می‌گیرد، به این صورت که از عامترین مفهوم شروع شده و با ضمیمه کردن قیود متباینه به ان مفهوم ، دایره ان ضیق میشود ، که تا رسیدن به جزئی ترین مفهوم این ضمیمه کردن ادامه می‌یابد . اساسا ما به الاشتراک امری است که در همه افراد خودش به نحو برابر وجود دارد و ذاتی ان افراد می‌باشد لذا بر افراد خودش صدق می‌کند . در هر صورت عقل بر اساس روش انتزاع به دنبال دستیابی به جامع ماهوی و حقیقی اشیا است تا بتواند آنها را دسته بندی ، ارزش گذاری و در نهایت طبقه‌بندی نماید . (هر طبقه بندی بر اساس اینکه چه جامعی انتخاب و ارزش گذاری شود صورت می‌گیرد پس از دستیابی عقل به جامع وجه اشتراک حقیقی اشیا (ذات) و وجه اختلاف حقیقی اشیا (ذاتی) شروع به ملاحظه نسبت ذات و ذاتی می‌نماید گاه آنها را از بالا به پائین و گاه از پائین به بالا در هر صورت در بحث تعریف و معرف ابتدا بیان می‌کنند: هر محمولی که بر موضوعی حمل می‌شود یا داخل در ذات و مقوم ذات و ذاتی ان موضوع و یا خارج از ذات و عرضی ان می‌باشد . محمولی که ذاتی است یا نوع یا جنس و یا فصل بوده و آنکه عرضی است یا

عرض عام و یا عرض خاص می‌باشد بر اساس این اصل موضوعه وارد روش تعریف از اشیاء و اقسام تعریف می‌شوند، مثلاً می‌گویند: تعریف یا تعریف تام و یا تعریف ناقص است: تعریف تام آن است که، تمام ذاتیات شی (جنس و فصل قریب) در تعریف بیان شود بر خلاف تعریف ناقص که از غیر ذاتیات در تعریف استفاده می‌شود.